

(سوم): آثار تاريخي فراه**قلعه فریدون ، قلعه اسفندیار ، کافر قلعه و تخت رستم**

در فراه آثار و بقایای تاریخی فراوان است که از دیدن برخی به انسان شگفتی دست می دهد. از آنجمله میتوان از: شهر کهنه فراه ، شهر اسفندیار ، کافرقلعه، تخت رستم، ارگ نوده، بارندک ، قلعه پنج جفت گاو ، قلعه چارماس ، قلعه هفت سوراخ برنگک، قلعه مساو ، مزار سید محمد ، مزار شاه مبارک ، مزار ابونصر فراهی ، مزار شهدای کنسک ، مزار سلطان امیر و غیره رانام برد.



تصویر شهر کهنه منسوب به فریدون



شهر کهنه فراه یا قلعه فریدون

دپاڼو شميره: له 1 تر 11

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادښت: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خبر و لولئ

اکثر آثار تاریخی موجود در فراه به شاهان و پهلوانان اساطیری شاهنامه نسبت داده میشوند، بنابراین باید اول به سراغ شاهنامه فردوسی رفت.

فراه در روایات حماسی:

به عقیده مردم فراه، شهر فراه در عصر فریدون و بامر فریدون و با دست فریدون بنا شده و بدین ترتیب نام ایالت فراه و نام شهری که مرکز ایالت بوده نیز ماخوذ از نام فریدون است. فریدون دومین شاه پیشدادی است که در هزاره ضحاک ماردوش بدینا آمد و مادر او فرانک (Faranak)، او را دور از چشم ضحاک در مزرعه دورافتاده دهقانی بزرگ نمود تا روزیکه از قیام کاوه مطلع شد و به یاری کاوه آهنگر شتافت و ضحاک، آن نماد ظلم و استبداد و خون خواری را از پا در آورد.

"کاوه اولین جهان پهلوانی است که بر ضد ضحاک ماردوش به عصیان برمیخیزد و با مشت های کوبنده تر از پتک به بارگاه ضحاک می شتابد تا باگفتار خود دل سنگین ضحاک یا آن مظهر خونخواری را نرم سازد و با چشمان پر نفوذ خویش مارهای اهریمنی را در کنج زمهریر سرد و بیفروغ دوش او، سست و بیجان سازد، تا شاید دست از سرکشی و خون خواری بدارند و اگر نه چنین است و مارها از جنون بیزار نگشته و زمین برای نجات خود از سموم ظلم و بیداد خون می طلبد، خود و هجدهمین پسرش در آستانه بارگاه بی عدالتی گوسفند وار قربانی شوند. کاوه چون کوهی استوار در برابر ضحاک قرار می گیرد، اما آن سلطان قهار و جبار در برابر این آهنگریکه خمیره هستی او را از آهن سرشته بودند، بلرزه در می آید، و خود را در برابر این کوه طوفان خیز آتش زا، خورد و ناتوان و بی اتکا احساس می کند. سر را به علامت تسلیم فرو می افکند و با زبان سست و بی نیرو به تقاضای کوژپشت آهنکار آهنین عزم موافقت می نماید.

هنوز جوشش کاوه فرو ننشسته و خون هفده فرزند او پیش چشمانش موج می زند، که طومار بزرگان ملک را که بر پاکی و بیگناهی ضحاک و عدالت طلبی و نیک اندیشی او گواهی داده بودند، در جلو چشم ضحاک و در باریان با تحقیر تمام پاره پاره می کند. کاوه از درگاه شاه بیرون می رود و فریاد می زند. فریاد او چون شعله ایست که به یک منبع بزرگ انرژی آتش زا رسیده باشد. با این فریاد مردم ستمکشیده، این آتش های نهفته در زیر خاکستر سر بر می آورند، زبانه می کشند و به زیر درفش کاوه همان چرم پاره ای که بر نیزه بلند شده بود، می روند. دادخواهان دوریک دیگر جمع می شوند و برای یافتن دادگری توانا بسوی فریدون می شتابند.

یکایک بنزد فریدون شویم بدان سایه فر او بغنویم

گوئی فریدون نیز چشم برستاخیز کاوه داشت، به فریاد دادخواهان او نیز هم آواز شد و دیری نگذشت که او جانشین ضحاک گردید. پوست پاره ای که کاوه بر سر نیزه کرده بود با انواع زر و گوهر زینت داد و سر خویش با آن بیاراست و برای دلخوشی کاوه آنرا «درفش کویانی» نامید.

با پیروزی فریدون بر ضحاک ماموریت کاوه هم به پایان می رسد، ولی فرجام او معلوم نیست چگونه بسر آمده، ظاهراً زندگی کاوه بایستی در آنجا بسر آمده باشد که فریدون بر تخت نشسته بود.¹

1. نقش سیستان در تکوین حماسه های ملی، از من، چاپ 2012، ص 53

امروز تنها محلی که بنام فریدون زبانزد مردم است، شهر کهنه فراه است که آنرا مردم محل از ساخته های فریدون می دانند. پس جشن کاوه نیز بایستی از فراه بر ضد ضحاک صورت گرفته باشد و در صورت صحت این حدس یک بار دیگر میتوان حدس زد که کاوه هم مثل رستم جهان پهلوان شاهنامه، از سرزمین حماسه آفرین سیستان بوده است.

اواخر عهد فریدون که دوره کین جوئی منوچهر آغاز می گردد، نام پهلوانان بزرگی مانند قارن پسر کاوه و گرشاسپ و سام و نریمان دیده می شود. و منوچهر بیاری این پهلوانان توانست کین ایرج را بکشد و سلم و تور را به کیفر کردارشان برساند.²

قلعه اسفندیار:

در نوبهار نزدیک قریه رج که مزار ابونصر فراهی واقع است، خرابه های شهری موجود است که مردم آنرا به اسفندیارپسر گشتاسپ شهریار بلخ نسبت می دهند و از فروعات این خرابه ها قلعه های مشهور به پنج جفت گاو، چار ماس، هفت سوراخ، برنگک، و مسو، موجود است. از آبادات دیگر فراه میتوان شهر کهنه فراه واقع در ساحل راست رودخانه که بانی آنرا فریدون می دانند و در عهد تیموریان بنام قلعه داوری یاد می شده و کافر قلعه که منسوب به کک کوهزاد، و قریه تخت (تخت رستم) در شرق قریه توسک در جنوب شهر موجوده فراه نام گرفت.



یکی از آثار تاریخی فراه که آنرا به اسفندیار نسبت میدهند



خرابه ای مسمی به شهر کهنه فراه

2. نقش سیستان در تکوین حماسه های ملی، از من، چاپ 2012

کافر قلعه یا قلعه کک کهزاد:

از آثار بس حیرت آور و شگفتی انگیز فراه ساختمان عظیمی است از «کک کوهزاد» معروف به «کافر قلعه» که در ده - دوازده کیلومتری جنوب شرق شهر موجوده بر فراز کوه بچه ایکه در یک سطح تقریباً هموار زمین از سنگ سیاه سخت تشکیل کرده آباد شده است .

شکل ظاهری این کوه طوری است که قطر آن از سطح زمین به استقامت قله آن خورد شده می رود و در آخرین مرحله ارتفاعش که شکل یک سنگلاخ عظیم هرم مانند را نمایش میدهد بدو تیغه خورد و بزرگ از هم جدا شده که بر هر یک از تیغه های مذکور قلعه جداگانه اعمار گردیده است .

به عقیده مردم آنجا یکی از این دو قلعه منسوب به کوک و دیگری منسوب بدختر کوک بوده که توسط پل متحرکی بهم وصل میشده اند. چنان مینماید که این دو ساختمان در داخل یک حصار واقع بوده اند زیرا بقایای حصاری نیز در پای این ساختمانها تا هنوز به مشاهده می رسد.



یکی از آثار تاریخی حیرت آور فراه در ولسوالی گلستان

صعود باین قلعه به سبب راه دشوار گذر آن برای همگی میسر نیست ولی برای آنهای که میسر شده می گویند دیوارهای قلعه با گذشت زمان فروریخته ولی ساختمانهای داخل قلعه بدون رواق ها و کمانها که از آجر و چونه درست شده بقیه تماماً از سنگ اصلی کوه که رنگ سیاه دارد ساخته شده اند آنچه از همه عجیب تر و فوق العاده جالب توجه است همانا چاهی است که بر فراز کوه و در عرض راه قلعه در دل سنگهای حفر گردیده و مخصوصاً حفر این چاه به عمقیکه بایستی خیلی زیاد باشد با آلات و ادوات روزگاران قدیم که مطابق روایات ملی بدوره های اساطیری و افسانوی تاریخی تعلق می گیرد کاری است که نباید آسان تصور شود.

در روایات شاهنامه اسم این قلعه «**مرباد**» و در یکی دو جای هم کنگ دژ آمده و نسبت آن نیز به کک کوهزاد داده شده است .

از آنجای که علاقه مندی مردم آنجا نسبت به دانستن نام اصلی این قلعه و مخصوصاً نسبت به شناختن کک کوهزاد فوق العاده زیاد است، نگارنده روح مطلب را از داستان کک کوهزاد که قریب هفت صد بیت است، از ملحقات شاهنامه بصورت بسیار فشرده در اینجا منعکس می سازد:

یکی کوه بد سر کشیده بماه	به نزدیک زابل بسه روزه راه
که آن حصن از مردم انبوه بود	یکی قلعه بالای آن کوه بود
از وجان نابخردان شاد بود	مرآن حصن را نام "مرباد" بود
که در رزم با ازدها پای داشت	بدژ دریکی زورمند جای داشت
به گیتی بسی رزم بودش بیاد	و را نام بودی کک کوهزاد
که در جنگ رفتی همیشه بگنگ ³	نریمان نتابید با او بچنگ
پر از زرگرفتی همی باژو ساو	چنان بود که هرسال ده چرم گاو
دگر ماه بماه هدیه ها بی شمر	همی داد این باژ را زال زر

که بر زابلستان نبندند راه

زند تادر هندوان با سپاه⁴

ظاهراً کُوک مرد جنگ آور ولی راهزنی بود که زال پادشاه زابلستان از دستش بستوه آمده بود و برای آنکه راههای تجارتی مخصوصاً راه زابلستان و هندوستان از دست او در امان بماند، زال باج هنگفتی متقبل شده بود. تا آنکه رستم فرزند برومند بدنیا آمد و زال تا دوازده سالگی رستم را از داستان کک کوهزاد بی خبر گذاشت، اما رستم روزی در بازارهای نیمروز می گشت، ناگاه اسم کک را از زبان مردم شنید و با اطلاع از موضوع بیاری کشواد و میلاد به عزم رزم با کک کمر بست و همان شب پنهانی از شهر بیرون رفت. سرانجام کک را که مردی نیرومند و رزم آور بود با برادر زاده اش بهزاد از پای در آورد.⁵

این داستان را مولف احیاء الملوک بشکل جالبتری زیر عنوان قصه کوک کوهزاد و رستم از آثار پهلوی نقل کرده و گوید: «این قصه در سیستان مشهور است و نسخه ای به زبان فارسی فرس و پهلوی در آن باب مطالعه شده که از نقل آن ناگزیر است اما به صحت آن اعتقاد ندارد. چنین گویند که روزی

³ - این گنگ غیر از گنگ دژ است که در آثار پهلوی از آن بسیار یاد شده و بانی آنرا سیاوش فرزند کیکاوس دانسته اند، چنانکه فردوسی آنرا سیاوش کرد خوانده مثل :

چو آمد دو تن را دل و هوش کرد

برفتند سوی سیاوش کرد

دار مستتر بنابر بعضی قراین محل گنگ دژ را بحارا یا خوارزم دانسته است (رجوع شود به حماسه سرانی در ایران ص 515 - 514)
⁴ - ملحقات شاهنامه فردوسی، ج 6، ص 43
⁵ - ملحقات شاهنامه فردوسی، ج 6، ص 44

رستم بشکار رفت و گرسنه شد به گله ای رسید و گوسفندی گرفت چوپان با او معارضه کرده گفت تو که دم از پهلوانی می زنی جواب کوک بگویی که پدرت هر ساله به او باج میدهد. و او پتیاره ای بود به عظمت جثه مشهور و چهل دختر صاحب جمال از اکابر شهر بزور گرفته و بر فراز کوه قلعوس که الحال به کوه خواجه غلطان مشهور و معروف است کوشکی در غایب رفعت ساخته بود و چهل حجره در آن بود و در هر حجره دختری نشانده به عیش و کامرانی مشغول بود و از زال هر ساله مبلغی می گرفت و از اطراف و اکناف به او خراج می دادند. چون رستم این سخن از شبان شنید متوجه کوه شد و نیمروز به حوالی کوه رسید نعره ای کشید کوک آواز مهیب شنید کس فرستاد که این بی ادب کیست رستم هر دو گوش نوکر او را کنده بدست او داد که نزد کوک برود و دعای ما برسان. کوک سوار شده از کوه بزیر آمد و با یک دیگر در او یختند و سرانجام رستم کوک را سر برید و خزاین و اموال او را به دختران بخشید تا به پدر و مادر خود ببرند. (احیاء الملوک 26)

ارگ نوده و تخت رستم:

در جنوب شهر جدید فراه در دست چپ جاده فراه- نیمروز در مرکز روستای نوده یک قلعه مخروبه ولی بزرگ هنوز پابرجاست که مردم محل به آن "ارگ نوده" میگویند، اما از نام اصلی و اینکه در چه زمانی آباد بوده معلوماتی ندارند، فقط اینقدر میگویند که اینجا در گذشته به نام ده سبز یاد میشده ولی نمیدانند که در چه زمانی اینجا بنام ده سبز نامیده میشده است.



تخت رستم در جنوب ارگ نوده

دو تصویر از ارگ نوده جنوب شهر فراه

در کتب جغرافیای اسلامی مثل مسالک و ممالک اصطخری و ابن حوقل در ذکر نام های رباطها یا منزلی که از زرنج به خراسان میرفتند، قبل از رسیدن به فراه از محلی بنام جیزه در یک منزلی جنوب فراه یاد شده است ولی شرح دیگری در باره آن نداده اند. [جیزه بمعنی محل باشندگان غیر مسلمان است] جغرافیه نگاران عربی معمولاً از شهرک ها و قلعه های که در تصرف خوارج می بودند یا زردشتیان بود و باش داشتند شرحی نمی نوشتند، چنانکه این امر در مورد قلعه جوین و قلعه لاش صدق میکند. پس میتوان گفت این روستا نیز ممکن است محل بود و باش خوارج یا زردشتیان بوده باشد و یا در هنگام عبور جغرافیا نگان اسلامی در قرون سوم و چهارم هجری مثل قریه تخت مخروبه بوده باشد اما در هر حال وجود این مخروبه ها گواه آنست که اینجا محل زندگی مردمانی بوده است.

در پنج- شش کیلومتر جنوب ارگ نوده، در شرق روستای تیوسک، تپه عظیم و بلندی بشکل مسطح دیده میشود که مردم به آن تخت رستم میگویند. از این تپه نیز در کتب جغرافیای اسلامی حرف و سخنی نیست، و ممکن است از آثار قبل از اسلام باشد.

کوه چکاب یا باراندک :

از جاهای پرشکوه و جالب توجه که از زمانهای بسیار قدیم نسبت به آن احترام زیاد قایلند، یکی هم کوه بی بی چه باران است که بر فراز یکی از ساغری های وسیع و مرتفع آن چکابی وجود دارد که آب باران های زمستان و بهار در آن جمع شده و در تمام مدت تابستان و خزان به صورت ترشحات بسیار لطیف باران از آن ساغری فرو می چکد، اما از آنجا که صعود بر قله این کوه و ملاحظه دقیق این ساغری برای مردم آنجا کار آسانی نیست لذا ریزش مداوم این قطرات باران برای اکثریت مردم شکل معمای مقدسی را بخود گرفته که روایات عجیب و غریبی راجع به آن گفته و شنیده می شود.



تصویری از کوه چکاب

در تاریخ سیستان در گفتار عجایب آن سرزمین روایتی دیده می شود که ظاهراً باین کوه و همین چکاب ارتباط می گیرد: «هم به فراه به دهی که مسو گویند از کوه بلی (بضم با) آب چکانست، اگرچه کسی را بزرگ علتی باشد چون بدان آب خویشتن بشوید که از آن بالای کوه بروچکان گردد شفا یابد و عجب آنست که چون مرد به صلاح و پاکیزه و نیکو سیرت باشد آب بر او برچکد پس اگر مرد مفسد و بدکردار باشد برو آب نیاید هرچند که آن مفسد آنجا باشد اگر چه دیر بماند آب فرونیاید چون برخیزد باز آب چکان شود.»⁶

در روضات الجنات نیز روایتی مشابه این روایت آمده و آنجا در حالی که از این کوه باسم باراندک یاد شده مطلب اینطور دنبال می شود:

« در یک فرسنگی شهر فراه کوهی است که آنرا باراندک می گویند و در این کوه طاق سنگی است که دایم از آنجا آب می چکد و مردم آنجا به زیارت و طلب حاجت می روند و در پای این طاق سنگی دست بر آورده دعا می کنند و حاجت می خواهند اگر چکیدن آب زیاد می شود به روا شدن

⁶ - تاریخ سیستان ص 14 همچنان روایات دیگری به مناسبت عجایب فراه در تاریخ سیستان با نقل از کتب کمیاب قدیم دیده می شود که انعکاس این یکی دیگر از آنجمله دلچسب خواهد بود: «بوالموید بلخی و بشر مقسم اندر کتاب عجایب بروجر گویند که اندر سیستان عجایب ها بودست که به هیچ جای چنان نیست. یکی آنست که یکی چشمه از فراه از کوه همی بر آمد و به هوا اندر دوازده فرسنگ همی بشد و آنجا بیکی شارسنجان همی فرود آمد و باز از شارسنجان همی بیرون شد و چهار فرسنگ کشت زاران بود و اکنون هر دو جایگاه پدیداراست. آنجا که چشمه همی آمد و شارسنجان و کشت زار. آن چشمه را افراسیاب پس از آنکه بسیار جهد کرد و نیارست بست تا دو کودک خرد تدبیر آن بساختند چون تمام شد، هر دو را بکشت و دخمه ایشان اکنون بر سر آن چشمه بسته پیدا است.» (تاریخ سیستان ص 13-14)

حاجت امیدوار می شوند و اگر نه محروم باز می گردند و در وقت دعا بعضی چکیدن آب چنان غالب می گردد که می ریزد و بسیار کس را دیده ام که این حاجت را معاینه و مشاهده کرده اند و بدعای بعضی که حاجت ایشان اصلاً روا نخواهد شد آب از چکیدن می ایستد.»⁷

مستر بیل ویلیم انگلیسی نیز این کوه را مشاهده کرده و در تاریخ کیچ و مکران از آن بنام کوه بارندگی یاد آور شده است.⁸ ولی مردم آنجا به تائید این روایات این کوه را به اسم بی بی چه باران یا بچه باران می نامند و این تسمیه شاید به مناسبت مقبره ایست که در پای آب چکان مذکور محل احترام و اعتقاد اهالی است و اما بنام باراندک محل دیگری را در نزدیک قریه تخت و کمی بالاتر از پل کهنه فراه رود در مسیر آبهای رودخانه فراه سراغ می دهند که آبشار قابل ملاحظه تشکیل می دهد.

در اینجا لازم است از آبادات و مزارات مشهور فراه چون مزار سید محمد جنوری هندی واقع در نزدیکی قریه کرجی، مزار شاه مبارک در قریه شاه مبارک و مزار بونصر فراهی در قریه رج و مزارات شهدای کنیسک که تعداد آنها را ده هزار حساب می کنند یاد آوری کرد. ملا عثمان نیکه از علمای متصوف و جیدوصاحب ولایت از همین قریه کنیسک بود و روایت هم از او تا حال به سرزبان ها است که از او درباره سوره اذاجاء در میان طبقه طالب العلوم و ملا پیشه و غیره مردم عوام آنجا مشهور و معروف است.

ذکر فراه در متون تاریخی و جغرافیایی:

شارح دانشمند اوستا استاد پور داود می نویسند: «**فرا داتا**» اسم وادی است که امروز به فراه رود معروف میباشد و اسم شهر فراه نیز ماخوذ از نام این رودخانه است. این کلمه به معنی افزایش و بالش (یا ترقی و نمو) است و مکرر به این معنی در اوستا بکار رفته است و از جمله در اشتاد یشت فقره 6 و در ترجمه پهلوی اوستا (فراخ دهشني) ترجمه شده است.⁹

آقای کهزاد می نویسند: «**فرا داتا**» نام اوستایی فراه رود، مرکب از دو حصه «فرا» و «داتا» است که اولی فروشکوه و دومی داد و عدل معنی دارد و بصورت ترکیب معنی مجازی یا اصطلاحی آن اشاره به آبادی و سرسبزی است که در اثر این رودخانه نصیب این منطقه شده است.¹⁰

هرگاه ریشه و سابقه کلمه را در «فر» (فروغ) فارسی و معادل آن در خورن یا «خواز ننگهنت» که در اوستا بسیار آمده و به معنی صاحب شکوه است¹¹ جستجو کنیم آن وقت باید این کلمه را به صورت «**فراه**» یا «**فراه**» بنویسیم و توجیه آنرا نیز بر طبق معنی کلمه فر بنماییم، ولی به هیچ وجه

7 - اسفزاری روضته الجنات بخش یکم زیر کلمه فراه دیده شود

8 - قاموس جغرافیای افغانستان زیر نام کلمه فراه دیده شود.

9 - رجوع شود به یشتها ج 2 توضیح فقره 67 زامیاد یشت

10 - کهزاد، آریانا، ص 128

11 - یشتها، ج 2 ص 344 توضیح فقره 67 زامیاد یشت.

نمی توان از اسم اوستایی فراداتا که قاعدتاً هم نام رودخانه و هم اسم قدیمی آن سرزمین است، انکار نمود.

بنابراین از آنجا که در منابع اوستایی که سند معتبر در این چنین موارد است هرگز کلمه یی بشکل «فر» یا «خورن» و یا «خوار ننگهنت» به این سرزمین و یا رودخانه ای که از وسط آن می گذرد نسبت داده نشده است، انتظار می رود که این کلمه نیز مانند سایر کلمات بررسی شده بمنظور شناخت صورت اصلی آن مورد بحث و مذاقه دانشمندان قرار گیرد.

ابن حوقل جغرافیه نویس بزرگ عرب در اواسط قرن چهارم هجری می نویسد: «شهر فره در جلگه پهناوری واقع شده، خانه هایش از گل است و شصت دهکده دارد. صاحب باغستان و کشتزارهای بسیار است و از آنجا میوه فراوان مخصوصاً خرما بدست آید.»¹²

اصطخری جغرافیه نگار معروف قرن چهارم هجری نیز از آبادی و فراوانی میوه های فراه یاد کرده می نگارد: «فره شهری بزرگ است و شصت پاره دیه و روستا دارد و کشاورزی و نخیل و میوه فراوان در آنجا بود.»¹³

مؤلف گمنام حدود العالم (تالیف در ۳۷۲ هـ) نیز عین مطالب اصطخری و ابن حوقل را در عبارت کوتاهتر اینطور بیان داشته است. «فره شهرکیست گرمسیر و اندروی خراماست و میوه های بسیار.»¹⁴

همزمان این آخری جیهانی وزیر دانشور سامانی نوشته است: «فره شهری بزرگ و معروفست چنانچه شصت دیه دارد و آنرا جوی است معروف بجوی فره و بناهای شان از گل است.»¹⁵

در حدود هشتصد سال پیش، یاقوت حموی نیز در کتاب معروف خود (معجم البلدان) از فراه یاد کرده گوید: «فرّه به فتح اول و دوم و های خالصه، شهری بزرگ است در نواحی زرنج و روستا هایش شامل بیشتر از شصت دهکده است. نهرش به طرف دست راست کسبیکه از سجستان (مرادش زرنج است) به هرات می رود واقع است.»¹⁶

«فریه» سیاح قرن ۱۹ که در سال ۱۸۴۵ از فراه دیدن نموده، خرابه های جنوب رودخانه را به فاصله نیم ساعت راه از شهر در دره ای که از سه سمت در میان کوه واقع شده قدیمترین شهر فراه

12 - ابن حوقل صورت الارض ترجمه دکتر جعفر شعار صفحه 157 و همچنان رجوع شود به جغرافیای تاریخی خلافت شرقی سیستان

13 - اصطخری، مسالك و ممالك، چاپ ایرج افشار، ص 198

14 - حدود العالم چاپ پوهنون کابل ص 43 متن عکس

15 - اشکال العالم نسخه خطی اطلاعات و کلتور ص 66

16 - یاقوت، معجم البلدان، ج 6، ص 372

میدانند. به عقیده وی این شهر مدتها قبل از اسکندربناء شده است ولی فریه دلایلی در اثبات عقیده اش اقامه نمی کند. 17

بار تولد مستشرق دانشمند روسی عقیده دارد که این شهر ابتداء به ساحل چپ به سمت جنوب رودخانه واقع شده بود ولی در قرن دهم میلادی در هر دو ساحل رودخانه قرار گرفت. 18 بار تولد علاوه می کند که ایسیدور خارا کسی در يك قرن قبل از میلاد از کوه فراه اسم می برد ولی راجع به محلی که شهر در آن واقع بوده اطلاعات صریح نمی دهد 19

مقدسی سیاح قرن چهارم شامی می نویسد: «شهر فره دو محله دارد یکی مخصوص سنی هاست و دیگری مخصوص خوارج. در يك منزلی جنوب فره پل فره روی رودخانه فره بسته شده و راه زرنج از جانب راست به جانب چپ از روی این پل می گذرد. این پل که شهر نزدیک آن است به مسافه چهار روز راه در شمال جوین واقع است.» 20

به عقیده برخی از مردم انجا قدیمترین شهر فراه همان است که کمی بالاتر از رود فراه قرار گرفته و امروز از آن جز يك تپه و يك خندق گندیده چیزی بجا نمانده است، ولی بنا بر عقیده محققین قدیمترین شهر و مرکز ولایت همین شهر کهنه است که بقول بار تولد در جنوب رودخانه به شکل هرات ولی به مراتب کوچکتر از هرات بنا شده است. 21 و از شهر موجوده به فاصله کمی به طرف شمال قرار دارد و از نگاه وسعت و عظمت خیلی بزرگتر از بقایای شهری است که مردم آنرا مرکز قدیمی ولایت می دانند.

این شهر هنوز هم رونقی دارد و ابنیه و قصور نیمه شکسته و برج و با روی فروریخته اش می تواند انسان را برای ساعتها محو فر و شکوه روزگاران گذشته خود بنماید. دیوارهای شهر کهنه به حدی ضخیم است که یک موترلاری میتواند بر دیوار شهر حرکت کند. در گوشه شمال شرقی ساحه شهر ساختمانهای نسبتاً بزرگ با حصار مستحکم مستطیل شکل که دارای برجهای بلندتر است به مشاهده میرسید و چنان می نماید که اینجا ارگ یا دارالاماره شهر بوده است .

در متون عهد تیموری و صفوی از شهر کهنه فرا بنام «**قلعه داوری**» یاد شده و حتی در متون عهد نادر افشار نیز به اسم قلعه داوری تذکر رفته ولی بعدها این اسم بکلی فراموش شده و امروز از آن تنها بنام شهر کهنه یاد می شود.

17 - بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ص 118
18 - همتاجا،

19 - همان کتاب، ص 119

20 - جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ص 365،

21 - جغرافیای تاریخی بار تولد، ص 118

ساختمانهای شهر کهنه عموماً از گل و بطرز مخصوصی بنام گنبدی و یک منزله ساخته شده ولی چیزیکه مهم است این است که دیوارها را خیلی ضخیم گرفته اند و از جانبی هم خاصیت محکمی گل آنجا بر استحکام خانه ها افزوده چنانکه قرن‌ها از تعمیر این خانه ها می گذرد ولی در برابر همه تأثیرات جوی آنقدر مقاومت نموده که اکثراً سالم و قسماً قابل استفاده اند.

همچنان در داخل شهر، بقایای سرداب ها و حوض های پخته ای دیده می شود که تاریخ آنرا میتوان تا عهد قدیم تری حدس زد .



گوشه جنوب غربی شهرکهنه و ساختمان یک هتل

در گوشه جنوب غربی شهرکهنه فراه عمارت جدید و نسبتاً عالی یک هتل دیده می شود که پارک مقابلش برشکوه آن می افزاید ولی در این اواخر از آن استفاده نمی شود و دلیلش معلوم نیست که چرا گذاشته اند تا جزو ساختمانهای متروک و افسانوی آن سامان قرار گیرد .

باقی دارد

د پانو شمیره: له 11 تر 11

افغان جرمن آنلاين په درښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادښت: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په خیر و لولئ